

## دشواری‌های گفتگو با اشاره به نقش جوانان



جلال ستاری

پروفسور، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به ویژه ویرانگری و خرابکاری و قتل و کشتار و تندی در گفتار، جایگزین گفتگو و همدلی شده است. یکی از ادامه جنگهای صلیبی سخن گفت و سپس در برابر واکنش مسلمین جهان، عذر تقصیر خواست و دیگری، از برتری فرهنگ غرب بر فرهنگ شرق یاد کرد و اندکی بعد، همانند مبلغ نو ظهور جنگجویان صلیبی، پوزش طلبید و مدعی شد که گول خورده است. بسیاری از مردم ساده اندیش مسیحی همه مهاجران و هموطنان مسلمان را به یک چشم دیدند و به یک چوب راندند، یعنی گمان بردند که همه خرابکارانی بالفطره اند و بنای بد رفتاری با آنان را گذاشتند، و کار چنان بالا گرفت که دولتها، چندین بار کوشیدند تا آنان را از اذیت و آزار پناه جویان و هم میهنان مسلمانشان بر حذر دارند<sup>(۱)</sup>. گفتگوی فرهنگها در آغاز این قرن که با خویریزی و جنگ بیرحمانه آغاز شد، چه جایی دارد و آیا مجالی خواهد یافت که بر ستیز و آویز، فائق آید و چگونه ممکن است که چنین شود؟ نخست نگاهی به واقعیات بیاندازیم:

«خدایت این اقوام را به تو تسلیم خواهد کرد و بر آنان رعب عظیمی خواهد افکند آنچه آنچنان که نابود شوند و ملوکشان را به اسارتت درمی آورد تا نامشان را از زیر

---

۱- نک به: Bernard - Henry Lévy, Réflexion sur la Guerre, le Mal et la Fin de

l'Histoire, 2001, نک به مقدمه ص ۹-۱۹.

آسمان محو گردانی و هیچکس یارای پایداری در برابرت نخواهد داشت تا تو نیست‌شان کنی». این دعوت به نسل‌کشی بخشی از آیات سفر تثنیه تورات است (فصل هفتم، آیات ۲۳ و ۲۴).

«سر هر زن، شوهر اوست... اگر پوشاندن یا نپوشاندن سر برای زن مهم نیست (یعنی اگر حجاب نداشته باشد)، پس مؤمن باید سرش را بتراشد... اما لازم نیست که مرد سرش را بپوشاند، چون مرد، تصویر جلال خداست، ولی زن، (صورت) جلال مرد است... و مرد برای زن آفریده نشده، بلکه زن برای مرد خلق شده است. بدینجهت زن باید نشان وابستگی‌اش را بر سر داشته باشد». این حکم که زنان باید سر و روی خود بپوشند و تابع مردان باشند، از سفارش‌های پولس رسول در نخستین نامه‌اش به کلیسای شهر قرنتس است.

نویسنده‌ای فرانسوی که این دو حکم را نقل کرده است، در توضیح مقصود خویش می‌نویسد: «آیا این دو قول نمودار دلائل «حقیقی» جنگهای صلیبی یا هزار و یک جنگی هستند که طی قرون، جهان مسیحی یهودی‌نژاد را به خاک و خون کشاند؟ آیا علت در حاشیه افتادن زن در همان جوامع است؟ چنین تصویری، پوچ و بی‌معنی است. پس چرا بعد از توطئه ۱۱ سپتامبر، چند روشنفکر و کارشناس<sup>(۱)</sup> می‌کوشند به ما اطمینان دهند که منبع همه بدی‌ها و شرارت‌های کشورهای اسلامی در کتاب آسمانی شان قرآن نهفته است»<sup>(۲)</sup> و می‌توان بر آن گفته افزود که پس چرا آفریقای سیاه که اسلامی نیست، از توسعه نیافتگی، خلاصی ندارد؟ چرا بیرمانی و فیلیپین که اسلامی نیستند، بهتر از اندونزی و یا مالزی از توسعه نیافتگی رهایی

۱- Ibn Warrag (ابن وراق) Guy Hennebelle در مقاله:

"Pour un 'Vatican II de l'islam" در لوفیگارو، اول اکتبر ۲۰۰۱، Jacques Rollet، از دانشگاه

Rouen در Le Point، ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱، Alexandre Del Valle در لوفیگارو، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱.

2- Alain Gresh, le Mond diplomatique, Novembre 2001, P. 32.



## دشواری گفتگو با اشاره به نقش جوانان ۱۵

نمی‌یابند؟ قرن‌های متمادی، امپراطوری‌های اسلامی - اموی، عباسی، عثمانی، صفوی، مغول - از درخشانترین و پیشرفته‌ترین سرزمین‌های عصر خود بوده‌اند. آیا توفیق آن امپراطوری‌ها فقط یک دلیل «حقیقی» دارد که آسمانی است؟ پس زمان و مکان تاریخی چه می‌شود؟ مگر پاپ اوربن (Urban) دوم نخستین، جنگ صلیبی را در ۱۰۹۹ راه نیانداخت؟ مگر شاهان کاتولیک اسپانیایی در جنگهای استرداد فتوح (Reconquête, Reconquista) که جنگهای صلیبی داخلی است، به یاری سازمان مخوف تفتیش عقاید (Inquisition)، یهودیان و مسلمانان (Morisque) اسپانیایی را از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۰ از اسپانیا نراندند؟ مگر استعمارگری، کار ملل راقیه متمدن نیست؟ مگر دو جنگ جهانی و یهودکشی در قاره اروپا که خمیرمایه‌اش، صلح دوستی و شفقت مسیحی است، بیداد نکرد؟ اگر چنین نیست پس حکماً تاریخ به خطا رفته و فریبمان داده است! گفتنی است که در بحبوحه جنگ در خلیج فارس، برنار پیوو Bernard Pivot در برنامه مشهور تلویزیونی Apostrophes مربوط به معرفی و نقد کتاب، به اسلام شناس بزرگ فرانسوی ژاک برک (Jacques Berque) می‌گفت: «شما سی ثانیه فرصت دارید تا به فرانسویان بگوئید که آیا قرآن، ماشین جنگی علیه فرانسویان است یا نه!»

در این اوضاع و احوال، شگفت نیست که به موجب گمانه‌زنی‌ای نمونه از هر دو فرانسوی، یک تن، قبول داشته باشد که تعصب ورزی با اسلام برابر است<sup>(۱)</sup>.

ناگفته پیداست که غرض، دفاع جاهلانه و بیچون و چرا یا درست از فجایعی که در تاریخ اسلام و در پاره‌ای از کشورهای اسلامی روی داده و می‌دهد، نیست. بلکه خاطر نشان این معنی است که با صدور احکام قالبی و میان بر زدن‌ها و ساده و خلاصه کردن واقعیات تا حد تحریف آنها و نیز با بیخبری و ناآگاهی از اوضاع و احوال یکدیگر، چه در غرب و چه در شرق، زمینه برای پذیرش گفتگو و قبول فایده

۱- نک به مقاله "Islam contre islam" در لوموند دیپلوماتیک ژوئن ۱۹۹۹.

و حسن تأثیرش، فراهم نمی‌آید<sup>(۱)</sup> چنانکه وقتی از الن بزانشون (Alain Besançon) مدیر پژوهش‌های علوم اجتماعی، در مدرسه تبعات عالیہ پاریس می‌پرسند: «مگر با برقراری گفتگو میان اسلام و مسیحیت، به هر قیمت، کلیسا در این فرایند مشارکت نکرده است؟» پاسخ می‌دهد:

«مطمئن نیستم که بتوان از گفتگوی حقیقی میان اسلام و مسیحیت، سخن گفت. به جای گفتگو، به نوبت، خطابه‌هایی از مسیحیان شنیده‌ایم که از اسلام ستایش کرده‌اند و خطابه‌هایی از مسلمانان که مسلمین در آنها، مهربان جلوه می‌کنند و این، انحراف و کجروی از مفهوم گفتگو، امروز بسیار رایج است. گفتگو از دوران افلاطون، جستجوی حقیقت، متفقاً بر مبنای عشق به حقیقت است که با کشفش می‌توان هرگونه موضع‌گیری پیشین را پشت سر گذاشت. اما امروزه گفتگو به معنای مهربان و مؤدب بودن متقابلاً در حق یکدیگر است و نشان دادن حسن‌نیت خویش در قبال دیگری. این حال و وضع را می‌توان، ادب و حسن سلوک نامید، نه گفتگو.

«- پس بر چه اساسی باید مناسبات میان اسلام و مسیحیت را استوار ساخت؟  
 «- من گاه از جهل عمیق محافل مسیحی از واقعیت اسلام، در شگفتم و کسانی که باید از مسیحیان بیاموزند که اسلام چیست، یعنی کشیشان‌شان، کوششی برای آنکه خود بیشتر بدانند، نکرده‌اند. در این حال و هوای کاهلی ذهنی و عقلانی، حکم یا امر الزامی «گفتگو» با موقعیت حاضر، نمی‌خواند و فقط نشانه‌شناختن مسأله است. غالب اوقات، کلیسا می‌پندارد که مسلمان بودن، بهتر از لاادری (agnostique) و یا مشرک بودن است و بنابراین معتقد است که بهتر است به چیزی ایمان داشت، حتی اگر خلاف ایمان کلیسا باشد تا هیچ اعتقاد و ایمانی نداشت. تنها امیدمان اینست که

۱- نک به: Paul Balta, Islam, idées reçues, 2001.



مسیحیان عقلاً بکوشند تا آگاهی کسب کنند و قادر به تمییز و تشخیص باشند»<sup>(۱)</sup>. چرا کار از مسیر درستش دور افتاده و به بیراهه رفته است و چیزی که می‌بایست و امید می‌رفت که موجب همدلی و همدمی شود، گویی بیفایده می‌نماید؟ چون سرنخ در دست سیاست‌بازان و روشنفکرانی سیاست‌زده است و مادام که فقط وزرا و دیپلمات‌ها و دولتمردان با هم «گفتگو» کنند، گفتگو چون خشت بر آب زدن و آب به غریب پیمودن است، زیرا به مجرد وقوع سانحه‌ای جهانی، سخن‌ها به کردار بازی می‌شود، خاصه که سیاست‌مردان و یا ایدئولوگ‌ها از رقم و قماش، شوق بهتر آموختن و بیشتر دانستن ندارند و منحصرأ دلمشغول منافعی که به دست می‌آورند و یا نصرت و پیروزی مرام و مسلکشانند.

گفتگو در وهله نخست، کاری درخور روشنفکران و فرهیختگان مستقل است و چنانکه بعداً به اشاره خواهیم گفت، جوانان به عللی می‌توانند در آن سهمی بسزا داشته باشند، اما روشنفکر ایدئولوژی زده یا سیاست باز، اهل نزاع و دعواست نه همسخنی برای کشف حقیقت یا همکاری برای آنکه اختلاف عقیده به جنگ و ستیز نیانجامد. بیگمان کسی نمی‌تواند و نباید روشنفکر را از پرداختن به سیاست منع کند (چنانکه هایدگر به نازیسم پیوست و آندره مالرو وزیر دوگل شد و رژی دبره، مشاور فرانسوا میتران). ژولین بندا (J. Benda) در کتاب معروف *La trahison des clercs* که منشور روشنفکری سختگیر و پالوده است، به روشنفکران توصیه نمی‌کند که از قبول هرگونه تعهد سیاسی امتناع ورزند، بلکه از آنان می‌خواهد که بر مبنای شناخت واقعیات تا حد امکان صحیح و احترام به حق و عدالت، ملتزم شوند. گناه روشنفکران غالب اوقات، از دست دادن استقلال فکر در داوری و نداشتن دغدغه و وسواس اخلاقی برای نصرت نظر و عقیده‌ایست که ارزشی مطلق قلمداد و تلقی

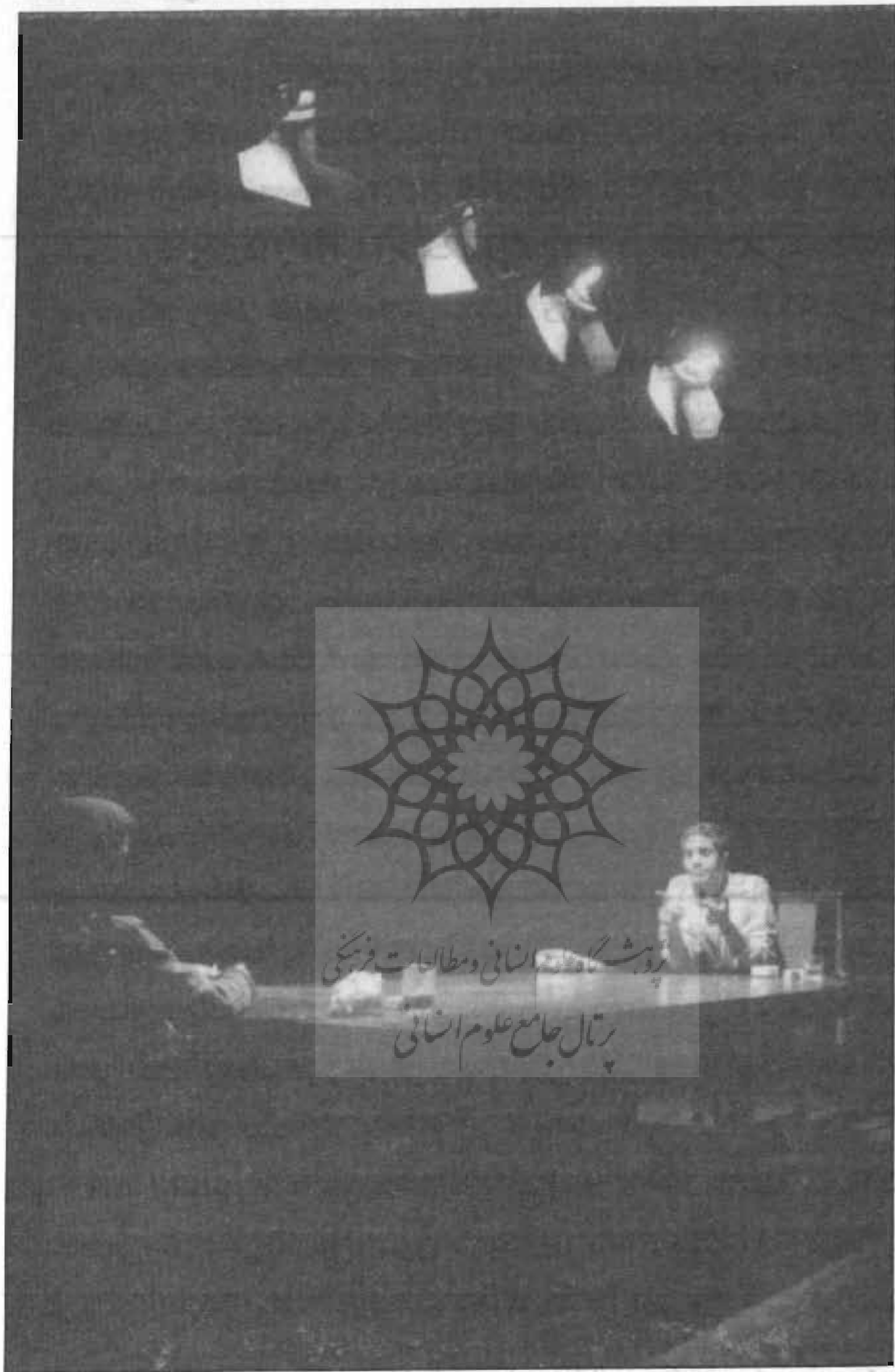
1- Le Figaro, hors- serie, 11 september - 11 october, De New York á Kaboul, p.

شده است. ابتدا از آنان می‌خواهد که در قضاوت، شرافتمند باشند نه آنکه شرافتمندی را فدای قضاوت کنند.

ژان - فرانسواروول (Jean - François Revel)، عضو آکادمی فرانسه در توضیح و تعلیل این مشکل می‌گوید: اما «میان زمانی که اکنون زیست می‌کنیم و فاصله بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۹۰، اختلاف فاحشی هست و آن اینست که روشنفکران امروزی، دیگر مرا می‌ندارند، ولی وقتی که در خدمت به یکی از مدینه‌های فاضله خیالی و آرمانشهرهای خونریز قرن گذشته (قرن بیستم) کمر همّت می‌بستند، دست کم، از جهان، دید و بینشی داشتند که هر قدر نفرت‌انگیز بود، اما آنان را به این شبهه می‌انداخت که در حال ساختن جهانی نو و انسانی طراز نوین اند. لکن امروزه چون دیگر نمی‌توانند به پیشبرد «الگوهای» کهن‌شان ادامه دهند، دو چندان با الگوی مخالف که الگوی دموکراتیک لیبرال است، خصومت می‌ورزند و بدین طریق تسکین و تشفی می‌یابند. این روشنفکران هنوز از فروپاشی سوسیالیسم «واقعی» که حتی نمی‌پذیرند تاریخش به رشته تحریر درآید و در کتاب تاریخ ثبت شود، به خود نیامده‌اند و آن فروپاشی را بدتر از سیاستمداران اجزاب قدیم مارکسیستی که اغلبشان در قالب سوسیالیسم «روشن بینانه» تجدید قوا و سازمان کرده‌اند، فرو خورده‌اند. این روشنفکران، برخلاف آن سیاستمداران کهنه کار، حال و هوای مؤمنی را دارند که بر اثر تجربه تلخی، دریافته است که خدا دیگر وجود ندارد، اما ابلیس (Lucifer) همچنان زنده است. این مؤمن منطقاً کار بهتری از این نمی‌تواند کرد که همه نیرویش را برای نابودی ابلیس (Lucifer) به کار برد»<sup>(۱)</sup> که - به اقتضای سیاست‌ها و نظریه‌ها، به صور گوناگون مجسم می‌شود.

منتهی در این فضای شوم و خطرناک، گفتگو، هر چند آسیب‌پذیر و شکستنی، تنها سفینه نجات است، زیرا «نزاع‌های جهانی، بیش از پیش به علل فرهنگی و دینی





پروژه‌های انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

● نمایش "رقص روی لیوانها" نوشته و کارگردانی امیرضا کوهستانی



در می‌گیرند و تعارض و تضاد میان شرق و غرب، دیگر تعیین‌کنندهٔ هویت‌ها نیست. بازیگران بزرگ غرب در صحنهٔ سیاست و اقتصاد بین‌الملل، برای تحمیل نوسازی و نوگرایی (modernisation) آنگونه که مرادشان است، فشار زیادی بر سایر کشورهای جهان وارد می‌آورند و جوامع و فرهنگهایی که زیر بار این فشارها کمر خم کرده‌اند، با خود درگیر و دچار تضاد و تعارض می‌شوند و در این گیر و دار فرهنگهای خاصه مورد نظر، فرهنگهای اسلامی و فرهنگهای سنتی قفقاز و فرهنگهای کهن آفریقا و فرهنگهای برخی کشورهای آمریکای لاتینی و آسیایند. ما شاهد کشمکش و نزاع سیاسی و اقتصادی شدیدی در باب طبیعت نظام و هویت به معنای عام کلمه‌ایم. قیام بر مدرنیتهٔ غربی و وسیله یا ابزاری شدن مفهوم هویت در دست سیاست‌بازان، به نزاع‌های بنیادگرایانه (fondamentaliste) در الجزایر و افغانستان و سودان و هند و پاکستان، انجامیده است. گرایشهای بنیادگرایانه، اساساً، ضد مدرنیته‌اند. اما بیدارشدگی وجدان و توجه نفس و شعور به تفاوت‌های فرهنگی، ممکن است به خواست و مطالبهٔ گفتگو میان فرهنگها به عنوان پایه‌ای برای نظم سیاسی جدیدی مؤدی شود. بنابراین زین پس همه چیز ممکن است پیش آید.

«اما جهان چگونه می‌تواند با تکثر هویت‌ها کنار بیاید؟ در حال حاضر، جهان گرایی (globalisation) به جای آنکه موجب «وحدت‌سازی (standarisation) فنی و یک شکل و یکنواخت کردن (uniformisation)، بدون دستیابی به وحدت (unité) حقیقی است. فرهنگ کنونی، دیگر فرهنگ جایی خاص نیست، بلکه فرهنگ زمان و لحظه‌ای خاص است.

«بحران عمیقی که عارض ساختارهای کشورهای در حال توسعه شده است، نشان می‌دهد که طی طریق به سوی مدرنیته، چه دردناک است. ما در دورانی بسر می‌بریم که سیاسی شدن تفاوت‌های فرهنگی، شکل غایی و افراطی گرایشهای بنیادگرایانه شده است. یعنی شعور فرد به فرهنگش، به خیزگاه تعارضات سیاسی

## دشواری گفتگو با اشاره به نقش جوانان ۲۱

تبدیل می‌شود، همراه با جستجوی فردی هویت که اصول‌گراترین نهضت‌ها بر این فرایند غلبه می‌کنند و آن را در اختیار خود می‌گیرند. تمدن جهانی، دیگر قطب کلیت و همه‌نگری‌ای (universalité) منسجم و در خود بسامان نیست، بلکه بسیاری از کلیت‌هایی که بر سر سیادت با هم در نزاع‌اند، جایگزین آن قطب شده‌اند.

(بروز بحران‌های اقتصادی سالهای اخیر در آسیا و برزیل و روسیه و... یک واقعیت را روشن ساخته است و آن اینکه) لیبرالیسم اقتصاد جهانی را دیگر نمی‌توان از جزمیات شکست‌ناپذیر تلقی کرد، چون دیگر نمی‌توان آن را در همه نظام‌های اقتصادی جهان، بدون شناخت تاریخ فرهنگی و دینی هر کشور، به کار بست. ارزشهای فرهنگی برای نقل و انتقال سرمایه‌های بین‌الملل، ناگهان ارزشی در درجه اول اهمیت پیدا می‌کنند و با نظری واقع‌بینانه از این واقعیت باید چنین نتیجه گرفت که در محاسبه عواملی که سرمایه‌گذاری را به خطر می‌افکنند و در تدارک راهبردها برای تأمین امنیت آن سرمایه‌گذاری، لازم است که همه عوامل تعیین‌کننده اقتصاد و سیاست و بنابراین فرهنگ و دین، مد نظر باشند. بنابراین باید از خود پرسیم که چرا فلان نحوه توسعه در اروپا و آمریکا، امکان‌پذیر است ولی در کنیا و عربستان سعودی و یا برزیل، ناممکن؟ برای پاسخ دادن به این پرسش ابتدایی، باید همه عواملی را که در توسعه دولت و اقتصادش دخیل و سهیم‌اند، شناخت... و آگاهی از تاریخ فرهنگی که تاکنون مورد غفلت Realpolitik بوده است، برای شناخت منطق حقیقی‌اندیشه و عمل هر جامعه و اقتصادش، ضروری است... و اگر اقتصاد از سنن فرهنگی و دینی نشأت می‌گیرد، پس عقلانیتی جهانی وجود نمی‌تواند داشت.. (و بنابراین) درسی که باید لزوماً از این واقعیت آموخت اینست که در قرن ۲۱، گفتگو میان فرهنگ‌ها و ادیان، باید مقدمه عقد پیمان‌های سیاسی و همکاری‌های اقتصادی باشد. این توصیه‌ایست که پیش از این، تحلیل‌گران مآل‌اندیشی چون ژرژ دو مزیل Georges Dumézil و کلود-وی استروس، برای تأمین صلح کرده‌اند، اما تحقق این



معنی اینک از هر زمان دیگر دشوارتر است. غرب باید در این گفتگو شرکت کند، زیرا زین پس، حق تصمیم‌گیری فقط به یک دولت تفویض نشده است... آنچه یقین است اینست که جهانی شدن (globalisation) اقتصاد و مادیات ابداً به وحدت صلح‌آمیز بشریت، آنچنانکه دعوی کرده‌اند، نمی‌انجامد، بلکه بیشتر به همسانی‌ای خطرناک مؤدی می‌شود. ما باید جهت‌گیری‌مان را تغییر دهیم. جهانشمولی و کلیت یک فرهنگ، نه با ادعای مطلق بودنش، بلکه با گشایشش بر جهان، به اثبات می‌رسد. فرهنگ من همواره با فرهنگ دیگران روبه‌رو می‌شود و من، آن دیگری هستم... تمدن جهانی در قرن ۲۱ نباید خصلتی جزمی و قشری داشته باشد، بلکه باید خواهان گفتگو باشد، (زیرا) ویژگی هر فرهنگ فقط در دیدار با فرهنگهای دیگر شکفته می‌شود... دیدار فرهنگها و ادیان پیوند میان فن‌آوری‌ها و فرهنگ، پدیده‌های نوی نیستند<sup>(۱)</sup>، اما در تمدن جهانی قرن ۲۱، از جمله فوریت‌های سیاسی‌ای که بر ما الزام می‌شوند، به شمار می‌روند. در برابر تاریخ تکامل، چشم‌اندازی که به آینده می‌نگرد، گشوده است، زیرا در ورای همه ادیان و فرهنگهای جهان، در نهایت، آنچه که پنهان است، عناصر مشترک میان همه موجودات انسانی است<sup>(۲)</sup>. پس از این نقل قول طولانی که ذکر مصیبت بود، اینک ببینیم برای توفیق این گفتگو چه باید کرد و جوانان چه نقشی در آن دارند؟

در آغاز جستار گفتیم که امروزه برخلاف آنچه که گمان می‌رفت، گفتگوی بین ادیان و فرهنگها، دشوار شده است. در واقع سه‌گونه وجه نظر در اینباره مشاهده

۱- از جمله پیشاهنگان گفتگو میان اسلام و مسیحیت، لویی ماسینیون (۱۸۸۳ - ۱۹۶۲) لویی

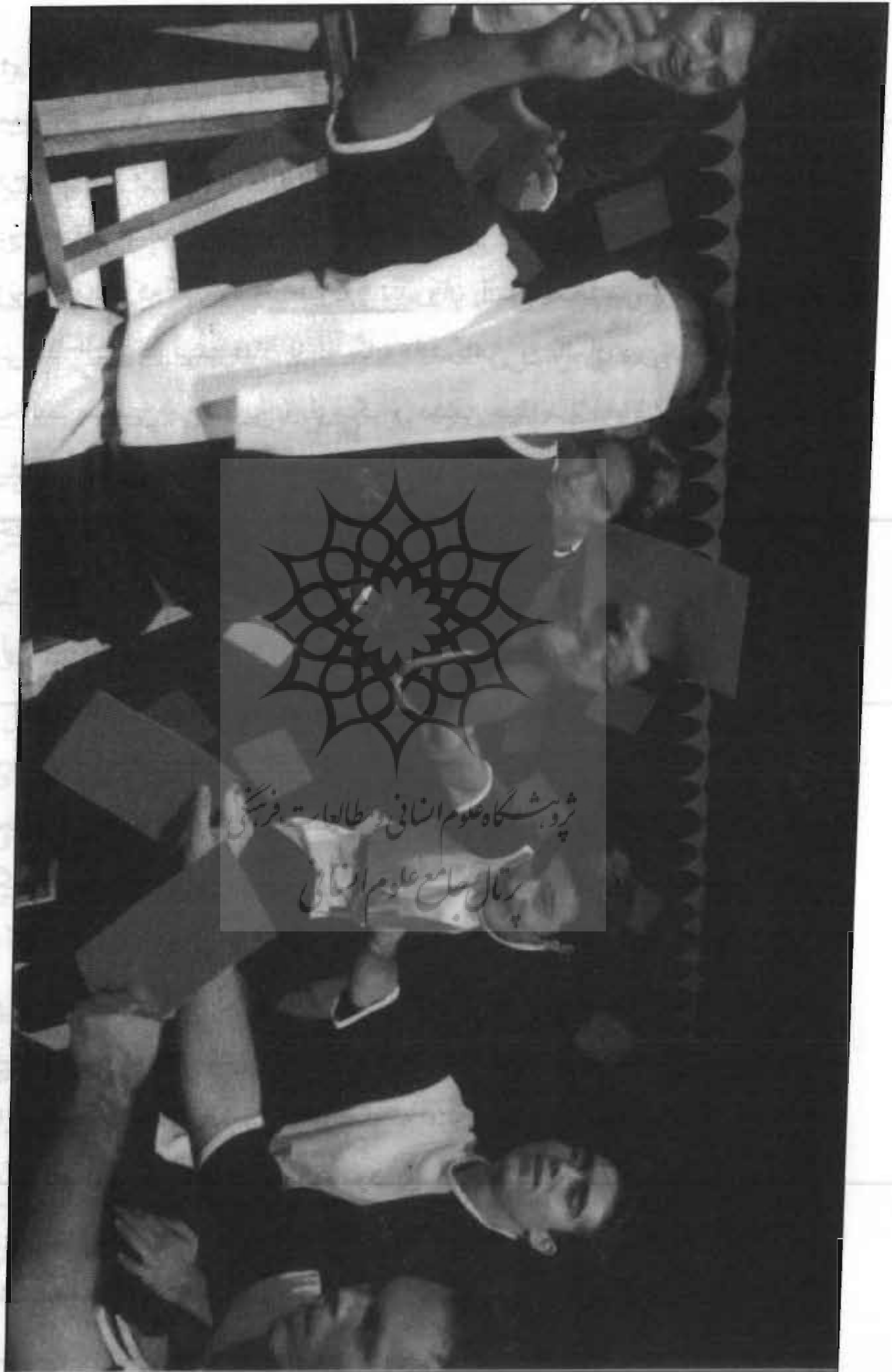
گارد (۱۹۰۴ - ۱۹۸۶)، محمد عبده (۱۸۴۹ - ۱۹۰۵) محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸) (م).

۲- Constantin Von Barloewen استاد علم مردم‌شناسی، لوموند دیپلوماتیک، نوامبر ۲۰۰۱.

می‌توان کرد.<sup>(۱)</sup> نخست نظر کسانی است که منکر امکان هر گونه گفتگویند، زیرا معتقدند که باورهای دو دین مسیحیت و اسلام در باب جهان و نجات و تاریخ و وحی و دنیا و آخرت، کاملاً متفاوت و متباین‌اند و سازش بین آنها، محال است. دوم اعتقاد کسانی است که به رغم همه چیز و همه کس، خواستار ادامه گفتگویند، زیرا معتقدند که گفتگو، افراطیون و تندروان را به عقب‌نشینی وامی‌دارد و منزوی می‌کند. اینان که بیشترشان از نخبگان دانشگاهی و عالمان دین‌اند، اهل تساهل و مخالف سیاسی کردن دین و فرهنگ و دشمن عقاید و آراء قالبی و باسماه‌ای و پیشداوری‌های نسنجیده‌اند، اما از توده‌های مردم دورند و ناتوان در فرو چیدن دامنه اختلافات گسترده تاریخی و ژئوپولیتیکی و خداشناختی میان دو دین توحیدی که برخی به آن دامن می‌زنند. سوم نظر شکاکانی است که قبلاً به گفتگو اعتقاد داشتند، ولی اینک بدان بدبین‌اند.

متأسفانه امروزه بر شمار شکاکان افزوده می‌شود، زیرا آنان به عنوان مثال قتل روحانیون مسیحی در الجزایر و پاکستان و سوختن کلیساها در مصر و سودان و نیجریه و ظلم و اجحاف به مسیحیان در پاره‌ای کشورهای اسلامی و کشتار مردم بیگناه در بالی و... را در آستانه قرن ۲۱ و در آغاز قرن جدید، موانع گذرناپذیر بر سر راه گفتگویی ثمر بخش می‌دانند. این شک و تردید پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بیشتر هم شده است، چنانکه گویی فاصله میان دعوت به همسخنی و گفتگو و بالاگرفتن اوج خشونت که حاصلش ایستادگی‌های جزمی و قشری و سیاسی است، هر دم افزایش می‌یابد و در واقع می‌توان گفت که امروزه نسبت به سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که گفتگو میان روشنفکران و روحانیون مسیحی و اسلامی رونق داشت و کشیشان اروپائی، در کلیساها را بر پناه جویان و مهاجران مسلمان که جایی برای عبادت نداشتند، می‌گشودند، عقب رفته‌ایم!





پیشگاہ علوم انسانی و مطالعات اسلامی  
پرتال جامع علوم انسانی

● نمائش "زن پارسا" نوشتہ و کارگردانی علی اصغر دشتی

## دشواری گفتگو با اشاره به نقش جوانان ۲۵

اما با اینهمه در آشفته بازار جهان کنونی، از گفتگو چاره نیست، چنانکه به زعم همه دشواری‌ها و کج‌اندیشی‌ها، نشست‌هایی در چهار گوشه جهان، برای شناخت بهتر یکدیگر، برگزار می‌شود و نشریاتی چون Islamochristiana در روم و Muslim World، به همت پروتستانهای آمریکا، به چاپ می‌رسد و بنیاد Agnelli برای مطالعه تطبیقی ادیان در تورین (Turin) تأسیس یافته است و دانشمندان مسیحی و مسلمان در دانشگاه یوسف قدیس در بیروت متفقاً به همین مطالعات اشتغال دارند و پس از واتیکان ۲ (۱۹۶۵-۱۹۶۲) که گفتگو میان اسلام و مسیحیت را رسمیت بخشید، پاپ ژان پل دوم به دیدار رئیس دانشگاه ازهر در قاهره رفت و نخستین پاپی است که در آوریل ۲۰۰۱ به مسجدی پا نهاد (جامع اموی دمشق) و از پیشوایان و سران مسلمانان دعوت کرد که در ۲۴ ژانویه ۲۰۰۱ در مجمعی برای تأمین صلح، در آسیز (Assise) گرد آیند. اما نتایج، ناچیزند. پس شاید باید سیاست دیگری نیز پیش گرفت یعنی همزمان با بحث و گفتگوی علمی و نظری و روشنفکرانه در باب مشترکات دینی و فرهنگی، متفقاً طرح‌های عملی نیز تدارک دید و به مورد اجرا گذاشت، مثلاً نقاشان و پیکرتراشان کشورهای مختلف، مدتی با هم زیسته، در باب موضوعی واحد نقاشی کنند و مجسمه بسازند؛ و یا هنرمندان تئاتر و کارگردان‌های چهار گوشه جهان، استنباطشان را از درامی واحد (آنتیگون، هملت و...) در جشنواره‌ای به نمایش بگذارند؛ شاعران فرهنگ‌های گوناگون، در باب زن یا عشق شعر بگویند و سروده‌هایشان را با هم قیاس کنند و... این گونه هم‌اندیشی‌ها، مجال گفتگویی عینی را فراهم می‌آورد که به گمانم اهمیت و ارزشش از شأن و مقام گفتگوی نظری دربارهٔ فواید تفهیم و تفاهم، اگر بیشتر نباشد، دست کم، کمتر نیست.

در اینگونه مجالس در وهلهٔ نخست باید جوانان هنرمند و روشنفکر، از اقطار عالم، شرکت کنند. تاکنون نشست‌ها و گردهمایی‌های بین‌الملل، بیشتر با شرکت مردان و زنانی که پا به سن گذاشته‌اند، برگزار شده است و به عقیدهٔ من جای جوانان



در این قبیل همایش‌ها خالی و مهمتر از آن، غنیمت است، زیرا جوان از عاقل مردان کار افتاده و گاه مصلحت‌اندیش، جسارت بیشتر دارد و چه بسا که طرح‌های نوی پیشنهاد کند که به ذهن بزرگتران احتیاط کار نمی‌رسد و یا به نظرشان ناممکن می‌نماید. این جسارت و نواندیشی و طراوت در تئاترهایی که امروزه جوانان (دانشجو یا غیردانشجو) در تماشاخانه‌های ما نمایش می‌دهند به خوبی نمایان است. بعضی نمایشها که من از آنان دیده‌ام (اعم از کارگردانی آثار دیگران و یا آثاری که خود نوشته‌اند)، غالباً از لحاظ کارگردانی و صحنه‌سازی و خاصه بازی (به کارگیری بدن برای ادای مقصود به جای آنکه نمایش فقط به گفتارهای طولانی و ملال‌آور و گاه به غایت منشیانه و پر تکلف منحصر و محدود شود) چشم‌گیر و امیدبخش بوده‌اند و از آن جمله‌اند به عنوان مثال کرگدن کار و حیدرهبانی و کالیگولا کار سیروس شاملو و زن کار علی دشتی و رقص روی لبوانها کار امیررضا کوهستانی و... این نمایشها و نظائر آنها با فهم درست و «تئاتری» مضمون، کارگردانی و بازی شده‌اند، کارگردان می‌داند چه می‌خواهد بگوید و چگونه بگوید و بنابراین از موضع مرام و ایدئولوژی خاصی به واقعیتی که به گونه‌ای پالوده و والایش یافته (و لزوماً گاه رمزی یا استعاری) نمایش می‌دهد، نمی‌نگرد و معنای این سخن اینست که از سر بیدردی و فضل‌فروشی و برای خوشامد این و آن و یا به قصد تفریح و لودگی نمی‌نویسد و کار نمی‌کند، بلکه سفره دلش را در برابر ما می‌گسترده، البته به شیوه‌ای دراماتیک و نه به سبک نقالی و یا به گونه‌ای که گویی چند تن، رمانی (از قماش رمان‌های مرحوم محمد مسعود را) بر صحنه تئاتر می‌خوانند! آینده در دست جوانان است و آنانند که چشم‌اندازی نو در برابر دیدگانمان می‌گشایند و بنابراین اگر دستاوردهای در هنر تئاتر، تا آنجا که این بنده آگاهی و اعتقاد دارد، نوید بخش است، چرا نباید با همت و جسارتی که دارند در مقوله گفتگوی فرهنگی طرحی نو دراندازند؟